

خوارزم قدیم يك مملكت افسانه‌ای

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من
تایک زمان زاری کنم بر ربیع واطلال ودمن

وصول مابه «سوخوز گولدورسون» که در کنار صحرا در ۲۶ کیلومتری شمال شرقی «تورت کول» واقع است، خاطرهای در من گذاشت که فراموش نخواهد شد. ازدور از میان سبزی انبوه شیخ عظیم گولدورسون بزرگ نمودار میگشت. بنظر میرسد که این قلعه که در سابق از خوفترین قلاع خوارزم بود پاسداری آرام و بی سروصدای خود را در مرزهای میان صحرا و زمینهای آبیاری شده، هنوز ادامه می‌دهد. قلعه درطی قرن‌ها دست نخورده باقی مانده است و هرچه ماجلو میرفتیم عظمت نمای آن‌مارا بیشتر میگرفت و این هنگامی بود که مافرق تماشای دوردیف برجهای کهنه بیشمار آن بودیم. ولی تخیل ما درطی مسافرت تهییج شده بود، زیرا جاده گولدورسون از نوع جاده‌های دیگر نبود. این جاده درطول ترعه خشک قدیمی بموازات تازه - باغ - یاب ادامه داشت. انشعابات این ترعه بدور قلعه عظیم سنگی همچون کمر بندی دور می‌زد. خانه‌های منظم سوخوز در جنب این قلعه بسیار حقیر مینمود. در طرف دیگر قلعه مزارع عظیم گسترده شده بود و از میان آن تپه‌های کوچکی سر بر آورده بود. این تپه‌ها بقایای دهات بیشمار «رستاق» است که در زمان پیشین بسیار حاصلخیز بوده در سمت غربی ترعه قدیمی دیوارها و برجهای مستطیل گولدورسون سفیر بخوبی جلوه میکرد و دورتر از آن تاجشمار کار میکرد در دل صحرا باغها و مزارع خوارزم مسکون ادامه داشت. این ویرانه‌های عظیم افسانه‌های زیادی بوجود آورده است. این افسانه‌ها در باره سرزمین نفرین شده‌ای است که در زیر آن گنجهای افسانه‌ای نهفته است و از دهائی آنرا محافظت میکند و هر که در بدست آوردن آن کوشش کند مسلماً نابود خواهد شد.

دانشمند جوانی که اهل این سرزمین بود داستان «گلستان» را آنچنان که در کودکی

این مقاله از س. پ. تولستو باستان شناس شوروی است که در منطقه خوارزم بکاوش و تحقیق پرداخته و آثار بی شماری از خوارزم قدیم بدست آورده است، وی نتیجه تحقیقات و کاوشهای خود را در کتب متعدد بچاپ رسانده است. متأسفانه در میان مردم مملکت ما کسانی که بزبان روسی آگاهی داشته باشند کم‌اند و از این رو از تحقیقات دانشمند مذکور درباره خوارزم قدیم که رابطه بسیار نزدیک با تمدن و فرهنگ مملکت ما دارد، بیخبر مانده‌اند. مقاله‌ای که اکنون از نظر خوانندگان میگردد و دنباله آن در شماره‌های بعد بچاپ خواهد رسید خلاصه‌ای از تحقیقات این دانشمند است که در ضمن «نشریات ادبی، فرهنگی و تربیتی دولت روس» بعنوان «درباره آثار تمدنهای قدیم» چاپ شده است. «درباره آثار تمدنهای قدیم» شامل سه مقاله است: اوراتو، نثایولیس، خوارزم. این سه مقاله در شماره هشتم (۱۹۵۴) L'orient Ancien illustré بفرانسه ترجمه شده است و ما ترجمه فرانسوی را بفارسی برگردانیم.

شنیده بود برای مائل کرد. گلستان در زمان گذشته شهری پر نعمت بود و در اطراف آن آبهای فراوان جاری بود. بر این شهر پادشاه پیری سلطنت میکرد و دختری بسیار زیبا بنام گولد ورسون داشت. بارسیدن کالموکها، انواع بلاها و بدبختیها بر روی این شهر آرام و خوشبخت فرود آمد. قبایل کالموک که از میان صحرا برخاسته بودند آنچه را بر سر راه خود از کشتزارهای سبز و خرم و باغهای عالی یافتند از میان بردند و شهرها را محاصره کردند و چنان زنجیری بدور شهر کشیدند که کسستن آن امکان نداشت. مردم شهر دلیرانه مقاومت کردند و محاصره کنندگان نتوانستند بمقصود برسند تا آنکه متفق سهمناکی به همراهی آنان بامردم شهر بجنگ برخاست؛ این متفق قحطی و گرسنگی بود. در شهر خوار و بار تمام شد، مردم در کوچهها از ضعف گرسنگی از پا در میآمدند و آنها که زنده میماندند قدرت بدست گرفتن اسلحه نداشتند. پادشاه با سرداران و درباریان خود به مشاوره پرداخت و حبله‌ای بخاطرش رسید که میتوانست مردم شهر را نجات دهد. در شهر هنوز چند کلاویاقی مانده بود از میان آنها گاوی را که کمتر ناتوان بود برگزیدند و آخرین ذخیره گندم شهر را بوی خورانیدند و از دیوار شهر بیرون کردند.

قحطی و گرسنگی تنها در محصورین نبود بلکه محاصره کنندگان نیز تقریباً بهمان سختی از گرسنگی در عذاب بودند. کالموکها که تمام آن سرزمین را ویران کرده بودند در طی ماهها محاصره آذوقه و ذخائر غذایی خود را تمام کرده بودند و در اردوی آنها از لزوم رفع محاصره صحبت می شد. آنها گاوارا سر بریدند و چون معده او را پراز گندم یافتند سخت مضطرب و نگران شدند. جنگجویان فریاد برآوردند که اگر حیوانات و دامهای آنها چنین تغذیه کنند معلوم است که مقدار ذخائر خوار و بار آنها تا چه پایه خواهد بود! دیگر امیدی بیایان یافتن مواد غذایی آنها نیست و شهر قابل تسخیر نمیشد، باید تا از گرسنگی تلف نشده‌ایم از این شهر دور شویم. بزرگان نیز چنین عقیده داشتند. اردو آماده حرکت شد.

ولی گولد ورسون دختر پادشاه شهر این تصمیم را برگرداند. او از بالای دیوار شهر پسر پادشاه کالموک را دیده بود. این پسر هم جنگجویی ماهر و هم جوانی وزیبا بود. دختر گرفتار عشق پسر رئیس دشمنان پسر خود گردید. همینکه دید حیلۀ پدرقرین موفقیت شد و چادرهای بی شمار دشمن برچیده میگردد و بارشتران بسته می شود و چند ساعتی نخواهد گذشت که آنها با امیرزاده زیبای خود اطراف شهر را ترك خواهند گفت، دست يك جنایت بیشتر مانده ای زد. بوسیله خادمۀ فداکار خود نامه ای بپسر امیرنوشت و در آن عشق خود را آشکار ساخت و از حیلۀ هموطنان خود پرده برداشت و چنین نوشت: «یک روز دیگر صبر کن آنها ناامید هستند و خواهی دید که شهر را تسلیم خواهند کرد.» کالموکها بارشتران را دوباره بگشودند و در دل شب روشنائی و آتشهای فراوان آنان دوباره دیده شد. محصورین سبیده دم مشاهده کردند که حلقۀ محاصره بر دور آنان تنگتر گردید؛ آنها نومید گشتند و خود را تسلیم دشمن کردند. شهر آتش زده شد و اموال آن بغارت رفت. ساکنان آن یا کشته شدند و یا به بردگی درآمدند. شاهزاده خانم خاتون را پیش امیرزاده بردند، اونگاه کوتاهی بدختر انداخت و سپس چنین گفت: «اگر او بخاطر يك عشق پیشرمانه آماده خیانت به پدر و مملکت خود گردید، هنگامی که از عشق يك مرد دیگر بی تاب شویم بامن چه خواهد کرد؟ او را بدم گرم اسبان وحشی به بندید تا دیگر نتواند بکسی خیانت کند!»

اسبها جسد گولد ورسون را تکه تکه کردند و این تکهها در میان مزارع و کشتزارها پراکنده.

شد و خون نجس او تمام این سرزمین را به بیابان مبدل ساخت و دیگر از آن بیعد باین سرزمین گلستان نگفتند و آن را بنام گولدورسون خواندند .

این افسانه حزن انگیز مسلماً جزئی از حقیقت را دربر دارد . در میان اقوام آسیای مرکزی نام قوم کالوک (قالموق) که مردمی جنگجو و رعب انگیز بودند و در قرن هفدهم و هجدهم مسیحی قزاقستان و شمال آسیای وسطی را با آهن و آتش ویران ساختند ، مرادف بانام فاتحین درنده تر و خون ریز تر قرن دوازدهم مسیحی است که همان قوم چنگیز خان مغول است . مسلماً با هجوم و استیلای قوم مغول بود که نور حیات و زندگی در گولدورسون خاموش گردید و تمام جلگه ها و دشت های اطراف آن نیز از نشاط حیات محروم گشت ؛ در روزگار ما این نشاط دوباره از سر گرفته میشود .

همینکه کاروان ما بار خود را بر گشاد باناشکیبائی کاملاً طبیعی بسوی ویرانه ها روی آوردیم . از قلاع و استحکامات پیچ در پیچ قدیمی گذشتیم . از میدان بزرگی که از پیشه و درختان کوچک پوشیده شده بود و در همه جای آن تپه های متشکل از خرابه ها و مستور از شن و ریگ دیده میشد ، عبور کردیم و از یک شیب خشن و شن دار بیلای دیوار شمالی بارفتادیم . ارتفاع ۱۰۰ متر رفتیم . منظره خوارزم مقهور در صحرا فراموش نشدنی بود ؛ عظمت آن از خرابه های گولدورسون نیز بیشتر است ؛ در مغرب و مشرق و شمال ریگ های مرده مانند دریای بی پایان بنظر میرسد . فقط در قسمت شمالی از دورادور در افق از میان مریقی نیم رخ کوه های سلطان اویس داغ پیدا است . ناچشم کار می کند از میان امواج تپه های شنی متعجب که گاهی توده های عظیم و گاهی جزائر کوچک دور افتاده ای تشکیل میدهد ؛ خرابه های بی شمار قصور و قلاع و دهات مستحکم و شهر های کامل دیده میشود . دور بین های متحرک ما در هر لحظه ویرانه های تازه ای کشف میکرد ؛ این ویرانه ها گاهی بقدری نزدیک بود که دیوارها و برجها و درهای بزرگ کاملاً تشخیص داده می شد و گاهی بقدری دور بود که فقط اشباح مبهم آنرا می توانستیم تمیز بدیم . بیابانی که از شرق و غرب خوارزم را محدود می سازد ، بیابان عجیبی است زیرا در همه جای آن آثار سکونت و کار بشر دیده می شود . این آثار در طبقات سنگین شنی در قفل سخت و سنگزار جبال درجه دوم سلطان - اویس داغ در ته مفاکهای اوستیورتسک - چنیک ، بر سطح هموار و گلی رنگ « تاکیر » ها مشاهده می گردد . ردیف دو گانه تپه هایی که از باد سائیده شده اند دهها کیلومتر ادامه دارد و گواهی یک طرز آبیاری است که حقیقه هنر واقعی بشمار میرود . در دهها کیلو متر مربع ، سطح تاکیرها از قطعات ظروف سفالین و خزف پوشیده شده است این سفالها گاهی برنگ قرمز یکدست می باشند و صدائی صاف از آن بر می خیزد ؛ گاهی رنگ آن قرمز قهوه ای و خشن است ؛ گاهی رنگارنگ است و لعابی روی آن هست . قطعات آهن و برنز ، پیکانها ، گوشواره ها ، آویزها ، بزوبندها ، انگشتری ها و گاهی احجار کریهه که بر روی آن نقش حیوانات افسانه ای و اسب ماهی دیده می شود ؛ مجسمه های مردان و زنانی که لباسهای سبک و عجیب پوشیده اند ؛ شکل اسبها و شتران و گاوان و گوسفندان ؛ سکه هایی که بر یک طرف آن نقش شهریاران با زرو زیور باشکوه و بر سوی دیگر آن تصویر یک سوار محصور در میان حلقه حروف یک خط قدیمی ملاحظه می گردد ، همه اینها مسلماً علائم این است که در آنجا شهرهایی بوده است .

گاهی بر سطح درخشان تاکیرها حلقه های سرخ رنگی دیده میشود . این حلقه ها علائمی است که بزحمت می توان آنرا آثار و بقایای مساکن کسانی دانست که در آن ، منازل خود را کنده اند . گاهی توده های کاخها و قلعه ها نشان میدهد که اینجا شهرهای حقیقی بوده است که اکنون مرده است .

ساختمانهائی دیده میشود که ارتفاع آن از بستر ترعه های خشک مملو از ریک و شن ده تا بیست متر است اینها دیوارهای باشکوه عظیمی هستند که روزنه‌های تنگی دارند و یا برجهای سهمگین وطاقهای مدور یانوک تیز می باشند .

مخصوصاً بیاد دارم که روزی باچندن از همراهان خود راه پیمائی سختی از میان ریکها کردیم . ما به تا کیرهای «انکه قله» رسیده بودیم . دشت وسیع مسطحی از خاک رس در دامنه تپه‌های شنی گسترده شده بود و ما میخواستیم آن را طی کنیم . قطعات سفالین قدیمی برای این دشت رنگ آمیزی ارغوانی بخشیده بود . توده عظیم مربعی از سطح این دشت برآمده بود ، بنائی ازخشت خام بود که برنگ خاکستری گلی بود ورده‌هائی از روزنه‌های تنگ و فشرده داشت ، برجهای مستطیل بادرگاهی مرکزی در آن بود .

این قله که پانزده قرن از عمر آن می گذرد چنین بنظر می رسد که همین دیروز آن را ترک گفته اند . کاروان کوچک ما از میان ستونهای یک پارچه گذشت ، بنظر میرسید که روزنه ها نگاهانی از سوء ظن بمای اندازند بالاخره کاروان وارد محوطه‌ای شد که در همه جای آن صدا منعکس میشد و در وسط آن یک «تاکیر» قرار داشت . این تاکیر شکاف خورده بود و شبیه خیابانی بود که از سنگهای رنگارنگ آن را فرش کرده باشند ، گیاهان صحرائی لکه‌های سبزرنگی در آن بوجود آورده بود ، از راهروی پرریگ بدیوار رسیدیم و وارد دهلیزی تنگ شدم که از آن کمانداران و غلامان بود . در این میان روباهی از صحرا که زیر پلکانی پناه آورده بود یا بفرار گذاشت .

الوان تمشکی رنگ آفتاب در هنگام غروب که از سمت راست در افق پدیدار بود از طرفان ریک آگاهی میداد که فردای آنروز آماده حمله و تاختن بود . در سمت مغرب از ما ورای طبقات سنگین شنی که میبایست از آن عبور کنیم در میان دریای ارغوانی شفق شامگاهی ، نیم رخ اشباح خانه‌ها و برجها و قصور پیدابود . گفته می شود که در سمت شمال آنجا که قلعه تیره سلطان اویس داغ جلو افق را میگیرد ، شهری پر جمعیت قرار داشت . ولی دنیائی که در اینجا مرا احاطه کرده است دنیائی مرده است و شاهد سکوت وحشت آور صحرا است ، این دنیای مرده در روزگار پیشین از کوشش و رنج مردم بنا شده بود . کاخها و قلعه‌ها ، شهرها و خانه‌ها لانه زاقان و مسکن سوسماران و ماران گشته بود .

جائی که بود آن دلستان با دوستان در بوستان

شد گرک و روبه‌رامکان شد زاغ و کرکس را وطن

همینکه انسان خود را در این مکان تنها می یابد ، خویشتن را در دنیائی طلسم شده و مملو از بریان و مسکن طیف و خیال درمی یابد ، فضا را از ارواح و شیاطین میگردد . من در طی راه روبه‌او حرکات مداوم خود از میان «تاکیر» ها و واحات مرده بر کوه قله و کوه قله ، این احساس را بجدت و شدت تمام دریافته‌ام . خانه‌ها و قصور دوران گذشته که از قرن هشتم تا دوازدهم مسیحی امتداد دارد از دست روزگار تقریباً صومون و محفوظ مانده است و سواد آن از همه جای افق هویداست . سطح صاف «تاکیر» ها از گیاهان کوتاه عمر بسبزی میگراید . من حس می کنم که در سرزمین جادوگران کم شده‌ام یا دنیائی از سراب است که تجسم پیدا کرده و ابعاد سه گانه بخود گرفته است ، اما باید از این قصه جنبان و بریان تاریخ درست کرد .

از این خوارزم اطلاعات ما بسیار کم است و یا در حکم هیچ است . از دوران ماقبل عرب و اسلام چند قطعه معلومات بدست ما رسیده است . در جنگهای خونینی که عربها با اقوام آسیای

مرکزی برای برده ساختن آنان (در قرن هفتم و هشتم مسیحی) کردند، بسیاری از گنجینه‌های این تمدن قدیم نابود گردید از جمله تاریخ سالانه و قایح خوارزم بود که قتیبه سردار عرب هنگام فتح خوارزم بسال ۷۱۲ مسیحی آنرا طعمه آتش گردانید. دانشمند بزرگ خوارزمی ابوریحان بیرونی که در آخر قرن دهم و آغاز قرن یازدهم مسیحی زندگی میکرد در کتاب «الانار الباقية عن القرون الخالية» چنین میگوید:

«قتیبه باتمام وسائل همه کسانی را که از زبان کتابت خوارزمی اطلاع داشتند - و روایات قدیمه را حفظ کرده بودند - و تمام علمای خوارزم را، از میان برد و نابود کرد چنانکه همه آنها در ظلمت و تاریکی فرورفتند و اکنون وسیله‌ای نیست که بتوان با آن از تاریخ ایامی که اسلام در میان مردم خوارزم رخنه کرد، آگاه شد.»

مسئله همین تاریخ عصر ماقبل اسلام است که برای ما اهمیت دارد. ما می‌خواستیم تاریخ خوارزم را پیش از اسلام بدانیم از اوضاع اجتماعی و هنری و پیشرفت صنایع و کشاورزی آن آگاه شویم و از روابط آن بادیگر اقوام آسیای مقدم مطلع گردیم.

از نفوذ تمدن بخش عرب در آسیای مرکزی خیلی سخن رانده‌اند ولی آیا میتوان این سخنان را باور کرد! آیا دخول ناحق این فاتحین بیگانه در سرزمینهای حاصلخیز و پرناز و نعمت، یک حادثه بامیمنت و مبارک محسوب می‌شود در صورتیکه خود آن سرزمینهارا با آتش و یولادوران ساختند؟ تاریخ بلامیگوید که خوارزم در آغاز قرن دوازدهم مسیحی (هفتم هجری) مرکز بزرگترین امپراطوری شرق بود. مرزهای آن از گرجستان تا فرغانه و از سند تا استپ‌های آرال غربی امتداد داشت. یک جهش عجیب و شگفت انگیز از مملکتی که تا آنوقت مجهول بود و در سرحدات دنیای اسلام قرار داشت، حادثه‌ای ناهنگام و پیش بینی نشده و غیر قابل توصیف و تشریح بوجود آورد. جای خوارزم در تاریخ شرق قدیم چه بوده است؟ تنها باستان شناسان میتوانند صفحات کتابی را که قتیبه نابود کرده است بیابند و بازنویسند. مثالهای برجسته‌ای این مطلب را ثابت و محقق میسازد. تمام آنچه اکنون از مصر و بابل و آشور میدانیم در آغاز قرن نوزدهم مجهول بود. امپراطوری‌های حتی و میثانی و اورارتو ناشناس تر بودند.

این فصل از تاریخ جهانی و عمومی که امروز هر فرد باسوادی با آن آشناس است بالتمام در نتیجه کار مداوم و لجوجانه باستان شناسان ایجاد شده است؛ این کار در قرن نوزدهم شروع شده و با همان موفقیت تاکنون ادامه دارد.

پیدا کردن کیفیت تکوین تاریخ ما کاری بس عظیم و گاهی مبهم و بی‌ثمر است. موانع و مشکلات، اشتباهات و گمراهیها، فرضیه‌های مردود و بالاخره اختلافات بیشمار وجود داشته است که نیز همواره وجود خواهد داشت. ما میدانیم که چقدر مسائل لاینحل و مورد اختلاف باقی است که باید حل و بحث شود.

مسئله‌ای که در پیش داریم این است که در منطقه طلسم شده خوارزم قدیم وارد شویم. از میان حجب افسانه‌ها و اساطیر خطوط واقیت تاریخی را تشخیص دهیم نوشته‌های مربوط بوقایع سالانه را که بر سفالها و خزف‌های شهرهای مرده باقی مانده است بتوانیم بخوانیم. سالهای دراز لازم است تا حقایق عمده و اساسی برای ترسیم یک تابلو از تحول تاریخی خوارزم بدست آید. این تابلو اگرچه کامل نخواهد بود ولی بلاشک با مسأله مورد نظر ما رابطه‌ای بسیار نزدیک خواهد داشت.